نقشہ چار مینار
در مطبع آفتاب دکن واقع ریذیڈنسی حیدرآباد دکن طبع شد

مضمون خاتمة الطبع از نتایج فکر بلند و طبع آسمان پیوند عالیجناب فیض مآب حضرت استادی مولوی علی حیدر صاحب مدظلهم العالی

شکر خدائے عزوجل بر اختتام طبع این کتاب نایاب که تا حال چاپ نه شده بود بلکه غیر از نسخهٔ منقول منها ظن غالب است که نسخهٔ دیگر از و پیدا نه باشد و قریب بود که از نهایت کهنگی و دراست این نسخه هم از کار برود و ضایع شود —

از این کتاب حالات دربار آصفی دو صد سال پیشتر ازین باید دریافت مصنفش منسا رام پیشکار صدارت است که اکثر از امور بچشم خود دیده و بعض از آن ها زبانی ماما پیاده درگاه قلی خان سالار جنگ که آن زمان در عهد سرکار ها بود شنیده در این کتاب درج کرده به مقتضا دو ضابطه این کتاب را تقسیم ساخته و خاتمه مشتمل بر وصایائے نواب میان آخر دوده مطالعه این کتاب خالی از لطف نیست و فائده هائے تاریخی و نکته هائے سیاسی از وے توان گرفت لاکن باعث طبع این کتاب و اشاعت آن که بمنزلهٔ تصنیف و استیناف و احیائے مصنفش توان گفت ذات ستوده صفات عالیجاه بلند پایگاه جناب سید اسد الله طباطبائے معروف به میر نواب صاحب دام مجده است جناب ممدوح سالهائے دراز در خدمت هائے ملکی و مالی حضور نظام خلد الله ملکه صرف کرده یک سال شده که چرایه و وظیفه ما دام الحیات گرفته اند ذوق تاریخی و مذاق علمی جناب شان را نه گذاشت که نسخهٔ چنین لطیف و نادر از دست برود و بوسیدگی ضایع شود بنا برین چاپ فرمودند و نظیرے خوب و مفید قائم کردند. پس باید کسانیکه پیش نظر شان کتاب مفید و غیر مطبوع داشته باشند

صحیفہ
مطبوع شد

۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد الله و نعت احمد | دو قالب جان واحد آمد
احمد علی نظیره باهم | یک شاه دو گرو وزیر بهم

اما بعد این یک رساله الیست موسوم به قانون در بار آصفی

بمی شمار ام نیک انجام در ایام سلطنت نواب فلک جناب

ف جاه طاب ثراه در ۱۱۵۰ هجری بذکر آداب و قواعد و

از آن شهریار عالی تبار انچه برای العین دیده برشته تحریر منتظم

شته باعتبار فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ برائے آیندگان

یادگار گذاشته در رساله ثانی رقم زده کلک معنی عبدالغفور مغفور

در ۱۱۵۰ هزار و یکصد و پنجاه هجری گلهاے فضایل و محامد

ایح آصف جاه طاب الله مضجعه برشته اجتماع گلدسته

عت این هر دو رساله ندرت طراز جهت استعلان جلالت عظمت

شاه دکن دانتیاز آداب نو و کهن این بنده فانی سید اسد الله

ف سپر نواب وظیفه یاب سرکار ابد پایدار آصفجاهی ابن

ستید حسین اصفهانی طباطبائی مناسب دانسته بدعاے

نی نگار د د بیاد صحبتهای بابرکات آن قدسی صفات اشک حسرت
ریخته یادگاری جهت جویندگان احوال و آگاهی برای آیندگان
استقبال میگذارد به بنده و کرمه و سبب تحریر انچند اوراق
دراصل اینست که این کس را درین سنوات چندی اتفاق خانه نشینی
رو داد یاد آن مجالس اکثر اوقات دلرا می برد بجهت مشغله
تسوید این اوراق نمودم من احب شیئاً فاکثر ذکره
بخیال اینکه بعد ملکسی از اولاد ما را توفیق یار شود و از صاحبزاده
های این خاندان را بر مسند ایالت خریداری راه و رسم جد باجد
خود جوشش زند این اوراق را که به منزله تبرکات است گذرانیده
وسیله روزی ساز د و ما را در حالت رفاه بدعای خیر نوازد
مقاله اوّل بیکس در دیوانخانه عالی بجز د تخط شدن فرد

٦

اسم نویسی بار نمی یافت چون فرد دستش بقید تاریخ و دستخط ... [illegible]
بدفتر مشرف دیوانخانه و پروانگی آمدن بمرده و چوبداران رسید
بازار او را تا مدة العمر در دیوانخانه هیچ وجه مراجعت نیست مقاله ۲
صاحب دستاری که بندش دستار او خلاف ضابطه یعنی
در جعبه بود و رنگ آن سرخ یا خام باشد زینهار در دیوانخانه
بار نمی یافت. مقاله ۳ اول مشرف دیوانخانه تعلیم پوشاک داده
فرد اسم نویسی می نوشت چه اگر دستار به سررشته سپید داشت
حکم می کرد که موافق ضابطه سرکار بندش نماید و دامن جامه
غلطان بر فرش و چوب بر سینه و گریبان تنگ نباشد.
ضابطه ۴ نواب عوض خان هنگام نیابت نظامت اورنگ آباد
یک نفر خیاط و یک نفر حجام با دو آدم قوی هیکل بر کوچه

۸

و برزن شهر مقرر کرده بود که هرگاه کسی نیم دانه از امن یا برنج

زولیده واز راست می گذشت آدمان مذکور حامل

راهش می شدند و ضابطه داشتن را قطع میکرد و غیرت الله

پوست او می نمود اگر فی الجمله از و شوخی ظاهر می شد چیره یا

چبوتره کوتوالی باشاره جوانان مذکور رسیده او را نرم میان

تا تن برضا می داد قاعده نواب مذکور بود که همیشه خبرگیری رعایا

بذات خود نموده تدبیر آبادی و توفیر زراعت می فرمود و تمام

احوال هرکدام از مساعد و تقاوی می پرداخت و دران زمان

تعلق تفحص مواز نه عموی احقر متعلق بود و ضابطه کسی بدون

یراق و بستن کمر در دربار نمی آمد و نیز تقید بود که هیچ دوشال

بر سر یا دوش نگذارد و در سواری اکثر امرا اتفاقی خورد و بطور

دستگی از سقرلاط ترتیب داده بر سر سے بستند حالا آن رواج

بالکل متروک است بلکه معیوب و سپاهیان در گرما بر سر سپید

یا رومال می گذاشتند. ضابطه جواهر بخصوص بروز عید بود

آنهم بقدر حال نه آنکه تمام مرغ زرین شوند. ضابطه جامه

زیاده از هفت پا و نیمه زیاده از پنج باٹ نمی پوشیدند و رعایت قیمت

هر کدام مد نظر میداشتند چه دستار از جامه اعلے و جامه از پاجامه

اشرف باشد. ضابطه اصلاح بروت غیر شرع نمی کردند و پیر

با وصف احتیاج عصا در دست گرفته بدربار نیاید. مگر دو پهر

ضابطه هر کسے را در خلوت می گذاشتند سلاح از و فرو

می گرفتند و هنگام روانگی او بخانه حواله می کردند و از صلاح فرو مانکه

همیشه باریاب خلوت بود تعرض نبود. ضابطه در بارگاه عام

۶

اقبال او و طلوع نماید طرب

جاهش بمرتبه بلند بالا است

که اصلها ثابت و فرعها

فی السماء

ظل حق ظل

ودیوانخانه بیرونی هیچکس بے سلاح حاضر نمی شد مگر چوبداران

حقه و آفتابے برا چه قدرت که اندرون دروازه کلان که

سراپرده آویزان داشت دخل کند. ضابطه هیچ سپاهی

سپر و شمشیر یا تیر و کمان بدست خدمتگار ندهد یا خود وا...

ضابطه با هر کدام یک خدمتگار جهت نگاهبانی پاپوش

یا صراحی یا بسته کاغذ در خلوت گاه می گذاشتند. ضابطه

بسته و قلمدان مشرفان و متصدیان بدست خدمتگاران

می دادند و منتبان و پیشکاران دستگی افراد و بکاپیدر حسب

خود میداشتند. ضابطه آنچه کمر بندد و تا تازه او بندند

می کردند تا اگر از حضور چیزے مرحمت شود آنچه گرفته

با کمر بند ساخته بآداب گاه روند رواج این طور کمر بند

[illegible]

حالا در چوبداران و نفران مانده است - و لبس - و دستار

کهرکی‌دار از وقت عرش آشیانی بجمیع بندگان بادشاهی معمول

بود تا عهد صمصام الدوله مرحوم فی الجمله رواج داشت حالا

باشخاص دربار خال خال مانده - تو قیر دستار عربی و مغلی

و کهرکی‌دار نواب مغفرت مآب بسیار می کردند و نواب شهید ناصر جنگ ۱۲

دستار کهرکی‌دار از دست خود بسیار خوب می بستند و اکثر

پوشاک جوڑ چیت مرغوب مزاج بود روزے در آمدن حضور

فی الجمله دیرگردید پرسیدند و چه توقف چه بود گفتند دستار

می بستم چون یکمرتبه درست نیامد مکرر درست کردم فرمودند

آدمی اینقدر در بند تزئین و آرایش لباس نباشد از روزگار

ناکاره می شود از آن روز نواب شهید دستار را موافق شرع بستند

ناصر جنگ ۱۲

۱۱

[illegible]

پیچ و رشته حقیقتان گذاشتند و خدمتگار دستار بند وقت بند
آگاهی سے کرد و اگر پیچ بر سر زیادتی می کرد همان دم متغیر
مے برید ند گو دستار قیمت گران داشته باشند و اکثر دستار
زین آباد که متصل برهانپور است مرغوب مزاج نواب شهید
و بانهیزات پخته و خام بسیار می پسندیدند و در حضور از رنگ خام
بسته می آمدند چهیت ها سے تحفه طرز خوش قماش
علی التواتر فرمایش می رفت و ازان سرپیچ و گلوبند و دیوار
و پلنگ پوش و غلاف تکیه ها و مسند و چهیت و غیره اقسام
تیار می شد و یکیک تهان چهیت و یا دستار کمربند تا صد روپیه
قیمت داشت و کمتر هم می ساختند و ازان سرپیچ ها
امرا می بستند و بعضی ها را بجاے خلعت انعام می شد

از فرط عنایت عطا نموده فرمودند که این تبرک خلد مکانی است
که بتوسط هم با آداب گاه رفته آداب بکرنست بجا آوردم
ضابطه ۱۶ سپاهی اسپ خود بدون حکم رنگ نکند
ضابطه ۱۷ بجز جمعدار صد سوار پالکی و نقاره شتری ندارد
ضابطه ۱۸ گماشتهای ساهوکاران به بهل های چهتری
چورس سوار شوند و بهل های بنگله دار مخصوص متصدی
پیشکاران باشد و برات پیشکاران و دیوانیان عمده
سوار شوند و سائبان رات را جهالر نه نهند. ضابطه ۱۹
بیماران و ضعیفان میانه و دولی سوار باشند بر پالکی بدون
حکم سوار نکنند. ضابطه ۲۰ رقص زنان رقاصه در خانهای
امرا و ساهوکاران و متصدیان بدون تقریب عید

و شادی نشده باشد و از داروغه بدعت پروانگی خواهند

و خبر اینمعنی داروغه هرکاره قلم بند نموده در حضور گذرانند

ضابطه هرکارها بواسطه نایک تا گوش خود بدولت رسیده

اخبار عرض کنند چنانچه وقتی چهاونی گولکنده بود تمک نامی

هرکاره از چهل کروه شب گیر زده وقت نصف شب بر دیوره

زنانه رسید قضا را در آنوقت ناظر دیوڑهی در خواب بود

هرکاره مذکور از اصوات خود دستک زد نواب در آنوقت

بر سفره طعام مشغول به تناول بودند که آواز دستک شنیده

همان دم دست از طعام کشیده و از دسترخوان پاک کرده

تا ماتیپا اصیل هند و شهر باله اکثر حاضر میماند فرمودند شمع را

بردارتا بیرون روم آواز دستک از دست غیر معلوم میشود

شعر

فی الوری لیس مثله احد
بالمقامات والکرامات
قد بدا منه الکرامات
بعد الشمس فی الولایات

شاید امر ضروری است بخیر خواهی در اینجا رسیده مردم چوکی را
در خواب دیده خود آگاه سازد الغرض برآمدند و دیدند که
هرکاره ایستاده است همان جا نشسته پرسیدند که از کجا
آمدی عرض کرد از لشکر باپوناییک مرهته فرمودند او کجا است
هرکاره نام جاسے گرفت فرمودند آن مکان ازینجا پنجاه
کروه فاصله دارد تو کے گذاشتی گفت امروز شش پاس است
که ازانجا برآمدم و لشکرش پس فردا اینجا می رسد و اراده
آنجا سعد دارد فرمودند امکان نیست که تو مسافت پنجاه کروه
درین عرصه طے کنی گفت علی الصباح ازانجا برآمده
یک لخت آمده ام و در خبر من خلاف نیست فرمودند
آن مکان راهی سوئے شاه راه دارد تمام خار زار است

که گذر یک کس بدشواری میشود وان راه از اینجا بفاصله سی کروه

است شاید تو از آن راه آمده باشی پیر و مرشد درست است

از همان راه آمدم خود در جیب خود دست کرده ده روپیه برآورده

بدستش انعام داد و فرمودند داروغه خود را بگو که همین زمان با چند جوقی

هرکاره رود بیاید تا همین جا جلوس دارم و چون داروغه تو

این طرف روان شود کسی هرکاره را بگو که منشی را پیش

ما فرستد و تو بفرودگاه خود رفته آرام بکن که راه دراز

آمده الحاصل فی الفور داروغه هرکاره و منشی حاضر آمدند

به منشی حکم شد که جابجا بمردم جرار حکام نویسد که جوق جوق

فردا اینجا حاضر آیند و تاکید بنگارند که نزدیکان خبر

بدوران فرستاده انتظار آنها نکرده بیایند و هر که را

خبر رسد مجوز توقف نکرده منشی سرگرم تحریر شد و خود متوجه
لفافه ها گردیده مهر از جیب خاص بر آورده ثبت کرده بداروغه
هرکاره می سپردند و داروغه هرکاره رو برو داده بما ندم روانه
می ساخت تا آنکه قریب صبح فراغت از روانگی احکام کرده
منشی و داروغه را رخصت کرده بمحل تشریف بردند و تقید
کردند که داروغه هرکاره اخبار گذر نائک مذکور متواتر بعرض
رساند تا آنکه روز دوم جوق جوق لشکر از دور و نزدیک
فراهم آمده انبوهی در سواد گولکنده جمع گردید و بالونائک
فزونی آن سپاهی گروه انبوه کثیر دریافته اراده فاسد
دور کرده زده از آنجا درگذشت نواب بعد عرض روانگی
او از آن سواد فرمودند که غریب هرکاره ما را از غفلت

روشن ضمیری که همه در هم
کار بگانه تدبیر بر لوح ضمیر منیر
بیدار و بعینه صورت تقدیر راست
بیک حرف تفاوت ندارد و
مضمرات خواطر و مخطورات

سلیمان قدر ز مصوری نیاز و
خداوندی که گوئی دولت او را
دولتش نگشته بیت
ضعیفی هم چنین سر [illegible] سمند
[illegible] چنان رفته کم سور
متوجه احوال می گردد [illegible]

۱۸

[illegible] در نظر دیده و [illegible]
[illegible] جرأت [illegible]
[illegible] مضمرات [illegible]
[illegible] ره [illegible] سرشته می
[illegible] سرملکوت
مغیبات اسرار [illegible] الوار [illegible]
[illegible]

آگاه ساخت ورنه معامله خوب نبود مارا بابا نانک مذکور فی الجمله

سو المزاجی است انیم دم قابو طلب بیباشند سردار را

غفلت نشاید این نقل زبانی - بابا ماتا پابنت لال ... که ... سست

هند و مشرب مسرور و الطاف بود شنیده به تقید قلم آورده

و نیز از ترابک هرکاره تحقیق کردم و چون بعد مدتی از سبالار

درگاه قلیخان ملاقات شد این مذکور بر سبیل ذکر کردم

او که داروغه هرکاره آن زمان بود به تصدیق این سخن

گواهی داد وجه این همه تحقیقات برای این بود که در

چهاونی کویلکنده احقر الناس رخصت خانه گرفته باورنگ آباد

رفته بودم آمدم به مطلب صاف نویسان مسودات

منشی از خط نستعلیق و نسخ و شکسته متعدد بودند مسودات

۱۹

کار دنیا و دین عالمیان
می شود منتظم بدولت او
حیثیت فیضش کنند و ...
خلق را می کشند بحضرت او

امور خطیره حضور بادشاه و معاملات جنگ بهو سوتخان مسودات
احکام تعلق برای راجه سنگهه منشی بود قلمدان بردار خاصه
مهر کلان و قلمدان زیر مهر خورد کرده در حضور مدام میداشت
و گاهی شعری که بخاطر میگذشت بخط خاص نوشته جابجا
نزد شعرای پایه تخت و مخصوصاً می فرستادند خصوص
اکثر اشعار و زمین طرحی پیش نواب شهیداً ارسال
میداشتند و ایشان هم آنچه میگفتند بحضور ابلاغ میکردند
این معامله دفعه بازی با پدر و پسر اکثر می ماند چنانچه
روزی نواب شهید این بیت گفتند و به پدر بزرگوار
فرستادند. بیت

مرنجان خاطرم جانان مزاجی نازکی دارم ٭ تو گر از حسن مغروری من از عشق تو مغرورم

نواب بیت مذکور ملاحظه کرده و بهآرنده آن فرمودند
بگو که قباحت این بیت روبرو مذکور خواهم کرد اتفاقاً نواب شهید
تشریف آوردند احقر حاضر بود نواب جانب نواب شهید
متوجه شده فرمودند در بیت مرسله شما قباحت اینست
که مغروری نسبت بعاشق خوب نیست نواب شهید که
نشسته بودند برخاستند و آداب بجا آورده گفتند
بحضرت من عاشق معشوق مزاجم و این بیت نسبت
بحضرت گفته ام این قدر گفته روان شدند نواب متبسم گشته
خاموش ماندند آخر معلوم شد که نواب شهید در آن
اوقات پیغام اضافه خود کرده بودند و نواب چندے
رد و بدل داشتند بنابران کنایه بآن امر کردند بهدران

مشتاق المقال لطالب مستفیدان
واقف النوال لسائل مستفیدان

شعر

نزد یکے نواب زبانے رائے پورچند بعضے کلمات نصائح
آمیز به نواب شهید گفته فرستادند و این مصرعه بخط خاص
نوشته بدست رائے پورچند دادند که بنواب شهید
بگذارند و بگوید ما چند سے مهمانیم و بعد ما این همه ریاست
متعلق بشما است مصرع این بود مصرع
اندکے بگذار تا سیر تحمل میکنیم ؛ نواب شهید بعد دریافت
کلمات مواعظه مصرعے بخط خود نوشته بدست رائے پورچند
دادند و گفتند آداب ما عرض کرده این مصرعه بگذارند
و بس ع گر تو استغنا میکنی من هم تغافل می کنم ؛ الغرض
در میان پدر و پسر عاشقی و معشوقی بود و نواب عالیجناب با این همه
خبطیات نواب شهید بکمال عاطفت بحال ایشان میداشتند

وقتیکه نواب شهید مقابله کرده دستگیر شدند نواب
در حالت خشم با حاضرین مجلس همینقدر فرمودند که هرگاه
میر احمد را چیچک بر آمده بود نا گفته مردم محل حضر را دانه
در دامن خود خورانیدم و خلاف شرع بمحبت میر احمد
کردم این همان ناهنجار است که با من سر جنگ آشفتگی دارد
دیگر هیچ نگفتند آمدم بمطلب [۲۳] در خلوت سوا پنج شش
کس خاص کسی را بار رسائی نمی شد و نوبت بنوبت حاضر
می آمدند و جلسه بار عام زیاده از چهار گهڑی و کمتر از
دو گهڑی نمیکشید و چون وقت برخاست قریب میرسید
چوبداران بآنگ می زدند که برخاست دربار قریب است
هرچه عرض کردنی باشد بکنند و رخصت شوند - ضابطه [۲۴]

هنگام دستخط نیب و پیشکار باتفاق بوده کواغذی گذرانیدند و شتر دارا
تمام در کچهری حاضر میماندند که اگر پیشکاری را در امری تامل شود
از سررشته دار دریافته عرض نماید روزے در لشکر
بر مقامات برم پوری نود شتر در عرصه دو پهر سقط شدند
که داروغهٔ شتران مضطرب الحال و دل خود اندیشه ناک بحضور رسید
و عرض کرد که امروز طرفه هوائے بد وزید شتران بسیار مروند
اگر ده شتر دیگر بمیرند صد شتر میشوند نواب بید ماغ شده
فرموده مشرف را بیارند مشرف از کچهری در عرصهٔ یک لمحه
حاضر شده روبرو ایستاد نواب از دست بطرف او
اشاره کرده مشرف دانسته که نواب مارا شناخته می پرسند
که تو کیستی بحواس عرض کرد که غلام مشرف خانهٔ شتر است

[illegible]

شتر خانه فراموش کرده مشرف خانه گفت فرمود چه امیرزا
بهمان حالت رسیده و غسل نوشت گفت اینها ثواب متبسم شده برخاست
۲۵
کردند آمدم به مطلب اول کاغذ خیرات که تعلق
بصدارت داشت و این خدمت را احقر الناس سرانجام
میداد بدستخط میرسید بعد از آن کاغذ دیوان وکن وازان
بعد کاغذ بخشی الممالک از آن بعد میر آتش وغیره و بعد
دستخط کردن کواغذ دفاتر پادشاهی متوجه بر کواغذ دیوانی
خانه و خانسامانی وغیره کارخانجات خود می شدند و میفرمودند
اول کار آقا بعد از آن کار خود چون این کس فرد تعینات
وغیره متعلقه صدارت بکمال استیعاب مطالب خط
شتعلیق ترتیب میر ضیاء الدین حسین خان صدر نوشته

۲۵

مقدس فواید که
چون بر صفحه تحریر آن
به خمیرمایه سعادت پرورده
آب صفای طبیعت و
جبلت کرد

[illegible]

می گذارند از راه عاطفت اکثر جانب پور چند وغیره
حاضرین مخاطب گشته می فرمودند فردے که از دفتر
صدارت می آید قطعه میر علی است روزے خانم ذکور
عرض کردند که اگر بر پروانه دفتر صدارت مهر خاص شده باشد
مستحسن است فرمودند مرتبه صدارت عظیم الشّان
است وجد بزرگ وار ما ابتدا که از سمرقند آمدند بانیجا بمنصب
عظمی سرفراز شدند و بادشاه را کمال عنایت بحال
ایشان بود و صدارت را بقدیم بر وزارت داشت ما نمی خواهیم که
مهر نام ما بالائے نام شما باشد و پایین هم بد نماست پروانهائے
شما بهر دو دیوانے رفته باشد و بر طبق آن سند بعمل آید
و مهر ما بهر دو پروانه بالائے مهر دیوان بادشاهی مضایقه نیست که باهم

وزیر بوده ایم و احکام شما در باب دریافت اراضی خارجمعی
بر جمیع زمینداران باشد و چانه زمین از آنها گرفته باشند
و کیفیت هر موضع در هر دفتر که خواهند فرد نوشته
طلبداشته بر فرد سوال نویسان باشند و متصدیان هر
دو دیوانی نیز کیفیت بدفتر صدارت داده باشند چنانچه
تا حیات نواب عالیجناب نواب شهید چندی بعد
ایشان همین ضابطه ماند بعده برهم خورد نقل روزی
میر ضیاء الدین حسین خان صدر فرد یومیه بسم الله شاه
نظر بقریب وقت برخاست دربار و تاکید حضور و بودن
احقر در دربار بخط خود نوشته گذرانیدند ملاحظه کرده
فرمودند کدام کس نوشته است عرض کردند غلام

فرمودند پیشکار کجا است عرض کرد چون گرسنه بود برای
طعام خوردن از غلام اجازت خواسته بخانه رفته
فرمودند از خانه او نویسانیده می طلبیدند هرگاه شما
فردے نویسند و بدستخط رسانند و در دستگی خود داشته
فراموش کنند و از پیشگاه ماجرائے آن استفسار نمایم
و او از نادانستگی جواب ندهد سر رشته دفتر کجا میماند
همین قدر گفته فرد مذکور بمردهه هاشم سپردند که بخانه پیشکار
رفته این را نویسانیده بیارد ما منتظریم و خود قلم بر گوشه
در انتظار شدند و دست از کاغذ دیگر کشیدند مردهه
هاشم همین که به احقر ندا کرد دستار بر سر و کمر بسته
و رکم کرده حاضر آمدم و تا رسیدن در حضور فرد مذکور

که یک سطر زیاده نبود نوشته بدست میر ضیاء الدین خان
داده هم واو بحضور گذرانید فرمودند که چون کار پیشکاری شما کرده
لازم آمد که کار پیشکار کند آینده احتیاط دادند که هر کس کار خود کرده
باشد موافق مصرع مشهور کار خود کن کار بیگانه مکن
ضابطه لطف بعد از آن برخاست کردند حاضران دربار
که با این کس رابطه مودت داشتند نزد وی آهسته مبارکباد
گفتند که مسی لشبها شده باهم خنده ها کردیم و گفتیم که تربیت
یافته جناب خانصاحب یعنی میر ضیاء الدین حسین خان
ام از ما نمک حرامی نخواهد شد شما را این شیوه مبارک باشد
غرض اهل دربار را باهم صحبت ها بود مزاق ها می کردیم اطمینان
تا هم از بدعملی و بدگوئی بود زیرا که آقا انصاف داشت

سفلی پرداخت
لولو
خود دیوانه حسن ...

مردم صاف سینهٔ آشنا پرست بودند الناس
علی دین ملوکهم ضابطه کسی را که از حضور
تغیری کردند پیش از دربار چوبدار حکم یاد می رسانید
که شما امروز به دربار حاضر نشوند و از این حکم تغیری
دریافت می گردید و منصب را خلعت رد به دست معزول
نمی دادند تا اتفاق تغیری رو ندهد در عهد دیوانی
را امر و احسن تغیری پیشکاری صدارت از این عاجز
و بنام گنگش پنڈت نامی قرار یافت در دربار آصف الدوله
مرحوم نیم استین خلعت پیشکاری در دست پنڈت مذکور
پوشانیدند و چوبدار بانگ زد که فلانی به پیشکاری صدارت
سرفراز گشت منکه حاضر دربار بودم این حرف شنیده

بشاهنواز خان که آن وقت در دربار نشسته بودند گفتم
که ضابطهٔ دربار آصفی اینست که معزول را حکم می‌شود که
در دربار نیاید منکه حاضر باشم و تربیت یافتهٔ جناب مغفورم
پاس قاعده سرکار کرده بخانه میروم شاهنواز خان این
حرف شنیده گفت باشید و بمن را هم و اسپ گفته خلعت
موقوف ساخت و گفت در دربار دیگر خواهد شد از یک
دستگیرش برش نیمه آستین بدر کشیدند و آن
دربار همین بیمزگی تمام گشت روز دوم بدربار حاضر شدم
شاهنواز خان چوبدار فرستاده مرا طلبیداشته و دوام
و اسپ را گفته خلعت استقلال باین ناکاره بخشیدند
و بوروکالت خود مورد التفات داشته پیشکاری بخشی

وسبق هر روزه ابها ابجید منتخب تعلیم بعد هفته و دو هفته حسب الامر
نوشته بحضور میگذرانیدم مقرر بودند شخصی که ترکی دان خوب باشد
پیش ما آرید تا از دو مکالمه کنیم نواب مغفرت مآب زبان
ترکی بفصاحت تمام می گفتند و کلمه کلام با امرای دربار و رفقای بود
علما طلبه مثل دعاگویان خیرات طلب هر روز اول دربار بنظر مبارک
می گذشت و بقدر احتیاج هر کدام برای کتخدائی جهیز
و خرج روی و تحصیل علم نقدی عنایت می شد کمتر دربار بود
که سی چهل هزار روپیه بارباب استحقاق سوای
دستخط یومیه و انعام مرحمت نمی شد. نقل - روزی
عنایت الله محتسب پرگنه راجپنی سرکار رحاله صوبه اورنگ آباد
را در جرگه طالب علمان بملازمت رسانیدم چون نام طالب العلم

کرایه هم رسانده بار کنم واز بودن انبوه گاوان خزانه لشکر
و جمعی تمام هم میرساند و هم دور رانی هراسند
فرمودند شما کفایت خود و ما کفایت خویش می خواهیم
غرض شما اینست که هرگاه خزانه وافر در دست شما آید
شما با آشنایان خود از قرض و وام منت گذارند و نفعی
برگیرند و هنگام تنخواه از آنها وضع نمایند و ما میخواهیم
تخفیف کرایه گاوان باشد و نیز برآن رو پیها نفعی اندوزند
و زندگی کنند و وقت بیوقت سپاهی که باحتیاج درمانده
باشد و درها پیدا شاو بذات او وفا نکند کار روای او
نشوده بهروانه دگیرند وانهمار زهر وهم نوکر پیشه امیدمند
بدیگران نمی دهند که وصول آن مشکل بود آبادی ساهوکاره

راقم و ناظم بنده غزنوی
عبد الغفور
شماره ۱۲

عین آبادی ماست خزانه رکاب که بالفعل پنجاه لک است و شصت
او سنه و اسعلے می آید و خزانه تحویل ساهوکاران نامعلوم کمان
کرورها دارند و هر ساهوکار را لکھ پتی خیال می کنند این آبادی
برائے آبادی لشکر کافی است و انبوه صرافه گویا کیسه ماست
هرگاه میخواهم روپیه خالص بسیار روسمره کرده میدهند و در
روپیه هائے نقدی رکاب استعمال غش و تفاوت وزن کار
بسیار است ضرورتاً چند لک همراه میدارم و زیر مخارج
کرایه آن میشوم چه کنم که ساهوکاران زیاده زر قبول نمیکنند
والا این زر موجوده هم سپرد ایشان می کردم که نوکر
بسیار باهم اند و از اسامی و اسباب و املاک زر کم هضم نمی
با خود دارند و از آدم بی خبر روپیه الله عزت اینها دیگر است

وقتیکه ما به برهانپور وارد شدیم بخبرچی رسد داده هم
دلاور خان پیش پا افتاد و با نور خان گفت کسی هست که دو
لک روپیه سرانجام کرده بدهد و ظاهر کرد بر صرافه برهانپور
پی انداخت در یک شب پنجاه لک سرانجام می کنم
گفتم زنهار این نیت ندارند ما را ریاست این دیار در
خیال است ضعیفان را آزردن چه مناسب یک لک روپیه
از یک کس میخواهم که بعنوان قرض بدهد باین شرط که اگر
فتح ماست باز راس مع سود قرار داد دام دام با مراعات
دیگر بدهم والا نه مارا معاف کند و چشم مواخذه نماید
بنجر مل ساهوکار حاضر بود گفت لک روپیه تصدق بر حضرت
است غلام همین وقت حاضر میسازد. خود از دست ...

۳۹

نوشته مهر کرده حواله نمودم او عرض کرد این زر تصدق
بحضرت است احتیاج تمسک ندارد گفتم زر تصدق بسپاه
می دهم قرض نمی خواهم تمسک بیارند اگر ظفر یافتم ادا میکنم
والا به برائے خلاصی نمایند بیچاره همان زمان زر
حاضر کرده در شب نیم با هم تقسیم کرده صباح آن با حریف مقابل
شدم و باشش هزار کس مغلوب دوازده هزار لشکر فیروزی
یافتم و غنائم فراوان ببرکت حسن نیت بدست آمد
زر بیچاره را تمام نموده تمسک گرفتم و همت العزیمتین خدمت در دل
نقش داشتم روزے نامبرده با عرض معروض داشت
دیدم که جامه صافی از بافته بمروتیخ در بر داره و بر دامن او
دست کرده قماشش آن دریافته پرسیدم که بچند خریده اند

و در محل خزانهٔ زر سرخ و جواهر بقدر مناسب داشته
باقی بتحویل الکارخانه میشد و تحصیل دیهات و پرگنه میرسید
و پرگنه در سرکار می آمد و آنجا جمع می شد و در
جمیع بلاد خزانهٔ سرکار و کارخانهٔ سرکار علاحده
می ماند و تفصیل آن هر جا جمع خرج ماه بماه سال
بسال بدفتر حضور میرسانید ضابطه ۳۲ در سواری بادشاه
اسپها طعام و قهوه پخته می شد و در باورچیخانه چهچه
امرا و غلهٔ خام مر اسپ بعضی هندوان معزز معمول بود
و مودی حساب آن بدیوان رجوع داشت ضابطه ۳۳
جوانان چوکی را آب و طعام دو وقت از سرکار میرسید
نقل و تحفه هر و سپاهی پیشه بحسب آبخور از دار الملک

[illegible]

۳۱

جوان تکلیف هیچ عرض نمود
که بعضی از فضلا کم و از جهلا
بیشتر نواب عالیجناب
از جواب پسندیده آن
جوان خوش تقریر
مسرور شده بحضار محفل
فرمودند که این نکتهٔ غامض

[illegible]

احیاناً دزدی شود سراغ بهم رساند والا نشان کند. ضابطه پوره دار هر پوره شب گشت بذات خود کرده باشد و خبر خانه بخانه در چبوتره کوتوالی خاکروبان شهر هر شام رسانند و نقل آن اخبارنویس گرفته انتخاب زده با اخبار اطراف گزربانی هرکارها و از دهرجا از هرکاره هائے ناکه شهر دریافته بطور لفافه بمهر خود در حضور فرستد و بر دروازهائے شهر هیچکس را از سوار و پیاده مزاحمت نباشد و صبا جمعیت پیشتر عرضی کرده باستصواب وکیل خود بیاید و برائے استقبال موافق مرتبه شخصی از حضور تجویز می شد تا پیشوا رفته بملازمت میرساند. ضابطه بر چوکیات مزاحم از کسی نبود و اگر منصبداری یا صاحب شخصیت چیزے از

دقوالان سازہائے خود با خود دارند و بر پالکی و فیل
این مردم را اصلا پروانگی سواری نبود ضابطۀ داروغه
فیلخانه فیل بجز پروانگی حضور در شادی ہم نمی داد چه جائے
وقت دیگر و فیل مست را دور از آبادی می بستند
ضابطۀ نرخ غلات ہر ہفته نرخ نویس قرار داده چودهریان
را تاکید کرده بحضور می گذرانید و ہرکاره اخبار واقعه
می رسانید اگر تفاوت در وزن یا فروخت ملاحظه میشد
یکروزه و نرخ نویس تاکید سیرفت یا چودهری را اخراج سوار
می کردند و تاراجی دوکان او بعمل می آمد ضابطۀ
در ریاست سی ساله نواب عالیجناب احدی را حکم
قتل نه نمود اگر در سالی دو سالی مجرمی واجب القتل

هرکاره آمده ظاهر کرد که نزدیک لشکر چند دیهه افتاده اند
چهپرهای آنرا آتش زده اند این دود از انجاست فرمودند
اهل چهپرها کجا اند عرض کرد بخوف لشکر مردم آنجا خانها گذاشته
گریخته اند فرمودند میر منزل کجاست چون زیر شامیانه
دیوڑهی حاضر بود روبرو آمد فرمودند چرا تقید نمیکنند که چهپرهای
خالی بیگانه را آتش زده اند داول فرود آوردن لشکر
درین جا چه ضرر بود که با اهل دیهه تصدیع رسید و
بخوف نا آواره شدند او عرض کرد آب جاے دگر
نبود لهذا لشکر اینجا فرود آمد و براے نگاهبانی چهپرها
سواران و پیادها ان تعین اند اما مردم لشکر سراسر
خیره اند ضرب قمچی و تازیانه بخاطر نمی آرند و بطمع ماکیان

[illegible] ... از زبان ... ابنا را فرمودند ... اهتمام ... نمی دارند و قطع ... و مردم خیال ... گوش و دست مردم را شلغم و پیاز ... کرده ... سال ... بیرون ... سقایان ... کردند که ... آب اندازند ... در طرفة العین ... آتش ... و از آن روز ... و دیهه ... آتش زده ... [illegible]

وجرات نواب اینهمه نفاذ حکم محض ببرکات تقوی وصلاح
خوانی واد عیه نواب عالیجناب بود که به هر دل سرایت میکرد
وهیبت می بخشید مولوی می فرماید - بیت

هیبت حق است این از خلق نیست ؛ هیبت این مرد صاحب دلق نیست

ریاست بدون ولایت عظمت پیدا نمیکند و ولایت بجز
اخلاق حمیده میسر آمدن ناممکن بے لفظی در نواب
باینده حد بود که وقتیکه حکم کوچ فرموده بمحل سهر التشریف
فرمودند چون پاسی از شب باقی ماند از مکان خود برخاست
به تهیه اوراد خوانی بے معلوم احدے در خیمه خلوت
آمده بجائے مشغول باوراد شدند که فی الجمله چشم گرم
گردیده همان متصل چوب خیمه غنودند فراشی که برای برداشتن

واد شما پرده داری این سر نمایند و بکسے نگویند بعد مدتے

این سخن از اظهار رام سنگه بگوش احقر العباد رسید

همیشه یک خر دار ریگ در خوابگاه میرفت بعضی نزدیکان

می گفتند نواب آن ریگ را فرش کرده شبانه نماز بر آن

میخوانند والله اعلم روزے سواری مبارک

بر ناله تنگی گذر کرد آنجا بهیر کم گذار داشت خود چنانچه پیش

دیده فیل را استاده نموده تماشا میکردند مردم از ناله

می کردند اتفاقاً گاو پیرزالی درمیان ناله افتاد با نواب

چار چشم شده اشاره کرد مردم سواری دست بدست

آن گاو را برداشتند پیرزال افغان دشنام گویان

روان شد خود تبسم کنان با خواص خطاب کرد این بیت

نمی نوشتند عمده ترین آن دو رخانه صاحب و راجه صاحب بودند

باقی با لفظ میر و مرزا و لاله و مل زبان زد عالم بودند الحال

بجز نواب صاحب و راجه صاحب از هیچ خانه یافته

نمیشود و ر فارسی که او تا نوکر لاله و مل آن وقت میداشت

نواب و راجه حالے انید و را میسر نیست فاعتبروا یا اولی

الابصار آسمان همان زمین همان معلوم نیست کیست

کجا رفت. آمدیم بمطلب تاکید بود هر دو هم هنود رسم ایام

نشاط خود مثل هولی و دیوالی و اهل اسلام رسم عید و محرم

زیاده از سه روز نکنند و محفلی اگر در خانها طول دهند مزاحم

نمی شد ند خرابات خانه و مال زادی بهار احکم بود

بیرون شهر باشند و اگر کسی از ایشان هست بزبان گو از دروازه

در مکانهای اوقاف مردم خانه کمتر می گیرند و آنانکه کرایه میدادند

داخل تعلق بیت المال شده بمساکین وغیرها بطور یومیه

وغیره می رسید ضابطه یک کس را دو تعلقه نمی دادند

ومیفرمودند که روی زمین حصه هر کدام است و آسیا بنوبت

میگردد و از تقسیم تعلقه مردم بسیار روزی می یابند و توسیع رزق

میشود ـ ضابطه بر تعلقات عمده تا معتمد و اقرار امور میکردند

ومیفرمودند اول خویش بعده درویش و هنگام رخصت به تعلقه

همین دو کلمه می گفتند کاری کنید که شرمنده نشده از خلق نباشید

ضابطه در خواصی بجز چهار کس دیگر را نمی پسندیدند یکی

دیوان خانه دوم منشی سوم داروغه چهارم عرض بیگی و اینها

هر چهار تن جامع الکمال انتخاب کرده میداشتند نادرشاه

بود و سه دست تعطیلین محکمه و حکم شرع بر ناظم و کوتوال بلکه

بر خود بدولت جاری می شد و وکیل هر کدام حسب وکیل پادشاه

حاضر در محکمه می ماند ضابطه مقتضی و قضیه میان دو کس محبله

افتاد هر کدام احکام حضور به قاضی کریم الدین خان قاضی باده

میرسانیدند قاضی را نظر با حقاق حق در حکم تامل و توقف

بود که درین اثنا لشکر فیروزی وارد شهر گردید قاضی شرف

ملازمت دریافت نواب استفسار مقدمه از قاضی نمود

قاضی بیان واقع آنچه صورت مسئله بود ظاهر ساخت نواب

فی الحال درین امر ذهول شد بقاضی فرمودند هرگاه دور بودم

آن صاحب خبر دیگر نوشتند و الحال که بالمشافه می پرسم

خبر دیگر می فرمائید چه وجه خواهد بود قاضی گفت من گاهی

ضابطه آداب سلطانی هیچ وقت فوت نمی کردند چون فرمان
صادر می شد در فرمان باری رفته با آداب تمام فرمان میگرفتند
و دیوان بادشاهی آنرا می گذرانید فرمان از دست دیوان گرفته
آداب بجا آورده برسر داشته بدولت خانه مراجعت می کردند و
تمام خلق شهر فرمان را برسر نواب ملاحظه می کردند و اخبار نویس و
هرکاره بادشاهی کیفیت را بحضور بادشاهی نوشتند و برای
خطبه عیدین در عیدگاه بحاکم هرگنه و قاضی آنجا تاکید شده بود
و خود بجلوس سوار شده دوگانه میخواندند و می فرمودند رونق اسلام
در این است و نذر عید از حضور باشخاص مخصوص گرفتن باقی را
می فرمودند بجو دهی پان بدهند و نذر معاف است و دنباله عید
زیاده از سه روز نمی کشید و مبارک سلامت اهل دربار همین قدر

هر کسی که عنایت می‌شد تاکید بود که هر کس هر چه باید بگیرد از خود

طلب نکند و بطلب اشخاص موافق مراتب آدم می‌رفت

بعضی‌ها را خدمتگار و برخی را چوبدار و بندی را [illegible] و اکثر

بی طلب مامور بودند ضابطه بر دفتر دفتربندها مامور بوده

کشاد و بست می‌کردند واحدی کاغذ بخانه نمی‌برد و کچهری در

خانه نمی‌کرد و اهل مطالب را سر و کار در دربار بود و بس

ضابطه خیمه‌های دفاتر بادشاهی که عبارت از دیوان کل

و بخشی کل و میر آتش است سرخ از کهار و استاده می‌شدند

و لال کچهری نام داشت و اول کاغذ این دفتر هم سرخ بود

و اسم نویسی منصبدار بر کاغذ سرخ و افشانی می‌نوشتند

و این همه کچهریها متصل با کارخانجات خود فرود می‌آمدند تنخواه

سپاهی آنست که حق خود از سردار بیواسطهٔ بخشی و متصدی
گیرد امروز بخشی ما عقب بنده است ما قبل نواب استاده
گردد تنخواه بگیریم صاحب اراده سپاه آخته پیش نواب آمده
سلام کرده عرض نمودند که نواب ما را بسلامت شادی جدید پیش
داریم از خانه خط رسیده مدت شادی قریب است ما را تنخواه
داده رخصت فرمایند تا بر وقت بوطن رسیده باز حاضر بندگی
شویم نواب فرمودند بخشی خود گویید گفتند نوکری نواب کرده ایم
از بخشی چه کار فرمودند بمتصدیان گفت حساب خود نمایید
گفتند حساب تمام سپاه در حاشیهٔ ذهن حضرت است که بجز دو ماهه
در سرکار نمی دارند تنخواه دو ماهه ما در سرکار است وپس نواب
گفت که دو ماهه شما چه قدر است عرض کردند سپهیدن چهار جات

بازکے می آیند سپاهیان گفتند هرگاه قسمت خواهد آورد

نواب فرمودنا خوش مروید خانه شماست گفتند حضرت

سرداراند فیل روان گشت چون بخیمه گاه رسیدند ابوالخیر خان

آمده سلام رخصت بجا آورده فرمودند شنیده باشید که مردم

رساله شما امروز از ما چه سلوک کردند ابوالخیر خان گفت مصرعه

ناز بران کن که خریدار تو باشد ۔ نواب فرمود ناز باین بیمزگی ۔

ابوالخیر خان گفت الحال که ایشان تنخواه خود گرفته رفته اند غلام را

حکم شود که آنها را بسزا رسانند تا آینده کسی قصد این چنین شوخی

نکنند فرمودند مصرعه در عفو لذتی است که در انتقام نیست ۔ ما زر داده

از آنها معذرت خواسته ایم و گفته ایم که خانه شماست هرگاه

ابوالخیر خان بهادر امام جنگ از شیخ زاده های فاروقی است ۔ نسبش بشیخ فریدالدین گنج شکر میرسد

ظاهر می‌سازد فرمودند فی الواقع مصرف است خرج کرده باشد
هرچه بدبد بگیرند دوست از و بردارید که بعد چندے این هم
میسر نمی‌نیست چنانچه دیوان معامله دو لک روپیه را بیست و
پنجهزار روپیه انفصال کرده عرض نمود فرمودند این مبلغ هم از
حسن تدبر و شما بجا شد والا نه ما را از همچو مصرف که روز و شب
بعیش و طرب میگذراند توقع نبود خاتمه جمادی الاخر سنه ۱۱۶۱ هجری روز
دوشنبه در عین حالت قلق که روح قدسی قفس پرواز داشت وقت سحر
نواب ناصر جنگ را طلبیدند و بعضے کلمات وصایا بر زبان
آوردند میر ضیاء الدین حسین خان صدر الصدور بتقریب بردن
چند حافظ یسین خوان باتفاق راقم مسطور که علاقه سرکار
خان مذکور داشت متصل قنات در انوقت ایستاده آن همه

سوم آنکه زندگانی خود و انتظام امور مملکت را منحصر در سفر
دارند و لذت منزل نود و آب نود و سایهٔ خیمه را در هیچ حال از دست
ندهند که حق سبحانه تعالی در کلام مجید می فرماید که فسیروا
فی الارض این اشارت است از برای سفر و انتظام امور ریاست
موقوف بسفر. مگر وقفه بقدر ایام چهاونی ضرور که جمیع جانداران
را درین هنگام تکلیف می شود و تعیناتی سپاه بتقاریب به اوطان
آنها منظور باشد که قطع نسل نشود. چهارم آنکه کارهای
جمیع خلایق محض از افضال الهی متعلق بخود دانسته باید که بعد
ادای فرض و واجب اوقات عزیز خود را بنظم امور متعلقه تقسیم
نماید و خود را بیکار نداشته شبانه روز خبر خلق الله از امور دین و دنیا
می گرفته باشند که عاقبت بخیر باشد. پنجم آنکه بشناسند که

مستقل چنانچه در همین ملک لکهوکها از فرقهٔ سپاه روزی خود می‌خورند
الحال که این همه زمین از عهد حضرت خلد مکان بیکبارگی تعلق گرفته
رفته رفته حضرت حق سبحانه و تعالی مصحف کریم خود از چنبهٔ این
عاصی را عطا فرموده ما را چندان پیش ساخته تا این وقت آنچه
پاسبانی دکم و بیش قدردانی مخلوقش بود به پرداختم بعد ازین
سزاوار آنست که خبرگیری هر خاندان و مامور نمودن بکارهای
سرکار خود نوبت بنوبت چه از فرقهٔ مسلمان و چه از قوم هنود و
به تبدیل آن سال بسال نهایت در سال دوم از جملهٔ واجبات
دانسته می‌شود و باشند که دیگران محروم نمانند و سررشته
اینکار چه از خود و چه از پیران خود تا که درین مدت العمر این همه مردم
که هر یک بلا تفاوت چه احیاء باره است بی بها بلطف و عنایات

زبان وا ر دارد خود بار یابی حضور خلق خدارا ایذا ئی تمام خواهند داد

نهم آنکه ادنی را بکار عهده عمده را بکار ادنی مامور نسازد که نارسائی

حوصله او کار سرکار را ضایع و بی اعتباری سازد چون و چه تقریر

دیوانی — هر چند که آدم خوب است آنست که تحصیل زر بقایا

سرکار را به آئین بهین بمعرض وصول می آرد اگر دو سه سال

دیگر هم بکار ماموره مامور باشد می شاید باز مختار اند۔

دهم آنکه در همه حال یقین داند که ریاست دکن موقوف بعالم

بندگی و نوکریست باید که آداب حضرت ظل سبحانی را بهیچ

حال از خود فوت نکند و از امر آداب شکنی عند الله ماخوذ و عند الناس

مطعون خواهند بود و چنانچه پادشاه قهرمان ایران دیار و قدیم

در دهلی رسید رونسے تیر و غضا ایت ارا اعلیٰ سلطنت

دراسخ باشد و تا مقدور رو بمقابله جنگ نکند چه اگر فتح بید قدرت
و اختیار اوست ـــ دوازدهم آنکه از روے آنچه درین مدت
بتجربه بتحقیق رسید اینکه از جمله مردم دکن اهل برهان پور و بیجاپور بعرض
آشنا هستند و بهیچ وجه بقول و فعل شان اعتماد نیست بایدکه
مثل مردم گجرات و کشمیر دانسته احتیاط و احتراز ازین قوم واجب
دانند ـ سیزدهم آنکه اسبابی که از فضل حق بالفعل آنچه موجود
دارم اگر قدم بر قدم داشته صرف نماید یقین که طبقه بر طبقه وفا خواهد کرد
والا بیش از دو سال کفاف نخواهد کرد ـ چهاردهم آنکه همه خزانه
که در رکاب موجود داشتم از برائے دلجمعی سپاه و سایر
لشکر خصوص از بودن خزانه ساهوکار آبادی می باشد و در بازار
آنها مخالف و لشکر مخالف خود بخود پریشان و متلاشی می شود

الحی الکریم

[illegible]

کارهای دولت است هرگز از قید اخلاص نسازد و چنانچه لفظاً

پنجثلث نامه که در عالم مشهور است عبارت از قید این قوم است

میفرمودیم آنکه الحال میدیدیم مردم کارخانه خود را بکارخانجات ما می

بکشند که مهلت زیاده از دو سه ساعت یافت نمی شود شما را

بخدای کریم سپردیم که هدایت نصیب کند و در همه حال نصیر

و معین شما باشد و سایه عنایت از سر شما باز نگیرد و وقتیکه این

کلمات هدایت سمات از زبان نواب مغفرت مآب جاری شد

به نواب شهید بست تعلیم دست داد و حضرت خلد مکان باز از راه

شفقت پدری بنزدیک خود طلب داشته و اشک از رخسار او

مال پاک کرده فرمودند که ازین گریستن چه فایده از احوال من

کار خلایق تنگ است مبادا فتنه خوابیده بیدار شود و [illegible]

۶۹

[illegible]

اتباع خطی و اقتضائے جناب ممدوح نمایند و روایت ان کتاب بنام خود کرده ربع مصنف را نازل
فرمایند نسخهٔ دیگر که نشر سیف صحیح در مدح نواب افتخار و طلاب شاه منظر کرده طومارست بعضی ابیات
محض بایں سبب که در کتاب منقول همین طور بود درین نسخه نیز بر حاشیه اش ثبت
کردند - اغلاطیکه بروقت مطالعه درین کتاب بنظر آید سببش عدم وجدان نسخهٔ دیگر باید انگاشت فقط

سید محمد حیدر طباطبائی